

## درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

تاریخ: ۲۱ آذر ۱۴۰۲

موضوع جزئی: آیه ۵۴ - ادامه تفسیر بخش اول - ریشه ظلم به خویش -

مصادف با: ۲۸ جمادی الاول ۱۴۴۵

جهل، مهم‌ترین مشکل بنی اسرائیل - بخش دوم: ۱. حقیقت توبه

جلسه: ۱۸

# الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین

## ادامه تفسیر بخش اول

در آیه ۵۴ عرض کردیم حداقل چهار بخش باید تفسیر شود. تفسیر بخش اول اجمالاً بیان شد؛ قبل از آنکه به تفسیر بخش دوم بپردازیم، یک مطلب از بخش اول باقی مانده که آن را هم عرض کنم و ان شاء الله وارد بخش دوم می‌شویم؛ و آن اینکه ما عرض کردیم خداوند تبارک و تعالی در این آیه فرمایش حضرت موسی به قومش را یادآور شد؛ اینکه موسی به قومش فرمود «انکم ظلمتم انفسکم»، و ریشه این ظلم را شرک و بت پرستی و قرار دادن گوساله به عنوان اله معرفی کرد. گفتیم این ظلم به خویشتن است؛ بزرگترین ظلم به خویشتن این است که انسان از حقیقت خودش و از هویت انسانی خودش فاصله بگیرد. جلوه فاصله گرفتن از حقیقت انسانی، شرک است؛ اگر کسی انسان را به درستی نشناسد، این جهان را نشناسد، معرفت به خدا پیدا نکند، قهراً به شرک و انکار و عناد روی می‌آورد. این آغازی است برای سایر مظالم؛ ظلم به خداوند و ظلم به خویشتن و ظلم به دیگران.

## ریشه ظلم به خویش

نکته‌ای که در این جلسه می‌خواهم عرض کنم و خیلی مهم است و در واقع ریشه ظلم به نفس است، جهالت آدمی است؛ یعنی اگر انسان جهل به خود داشته باشد، به خود ظلم می‌کند؛ اگر جهل به خداوند داشته باشد، به خداوند ظلم می‌کند؛ و اگر جهل به حقیقت انسان و جایگاه او در نظام آفرینش داشته باشد، به دیگران ظلم می‌کند. ما گفتیم بازگشت همه مظالم بنی اسرائیل به ظلم به خویشتن بود؛ ظلم به خویشتن یعنی چه؟ یعنی کسی در رابطه با خودش از حدش تجاوز کند؛ تجاوز از حد عبارت از ظلم است. البته بعضی از مفسرین درباره ظلم چند احتمال ذکر کرده‌اند که اینجا ظلم به معنای نقص است یا مثلاً دور شدن از خیر و امثال اینها، درست است، اینها هست، به معنای نقص هست، به معنای محروم شدن از خیر و ثواب هست، اما اساس مسأله همان معنای عرفی و لغوی ظلم است و آن هم تجاوز به حد دیگران یا خویشتن یا خدا، عبور از آن حد معلوم و معین. ظلم به خویشتن در حقیقت یعنی تجاوز از حد خود؛ حالا تجاوز از حد در چه صورت پیش می‌آید؟

تجاوز از حد در صورت ناآگاهی و جهل پیش می‌آید؛ کسی که خود را نشناسد، حد خود را هم نمی‌داند و لذا نمی‌تواند در مرزهای معین و معلوم که در کنار آن پرتگاه است، باقی بماند، لذا به پرتگاه سقوط می‌کند. منظور از شناختن هم یعنی شناختن من این، فی این، الی این، از کجا آمده، در کجا هست و به کجا می‌رود؛ برای همین است که فرمود «من

عرف نفسه فقد عرف ربه»، انسان اگر خودش را بشناسد، جایگاه و حدش را بشناسد، قهراً نسبت به خداوند تبارک و تعالی هم معرفت پیدا می‌کند؛ اما کسی که خودش را نشناسد، معلوم است که نمی‌تواند خدا را بشناسد. شناخت خود یعنی شناخت هویت انسانی، شناخت خود حیوانی و اینکه انسان می‌بایست در نزاع بین خود انسانی و خود حیوانی، خود انسانی را برجسته کند؛ اینکه انسان بداند مجمع تمایلات و خواسته‌های متضاد و متناقض است؛ یکی انسان را به سوی ملکوت دعوت می‌کند و دیگری انسان را به سوی حسیض و سقوط. اگر انسان این را اجمالاً بداند طبیعتاً پا را از دایره حدود خودش بیرون نمی‌گذارد؛ وقتی کسی حدود خودش را رعایت کند، دیگر نه رو به شرک و بت پرستی می‌آورد و نه به دیگران ظلم می‌کند.

پس ریشه این مسأله یعنی معبود قرار دادن گوساله و ریشه ظلم به خویشتن، جهالت است و خودفراموشی و از خود بیگانه شدن، نا آشنا بودن به هویت انسانی است. این خیلی مهم است. در حکمت ۱۷۲ نهج البلاغه می‌فرماید: «النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا»؛ مردم دشمن آن چیزی هستند که نمی‌دانند؛ آن چیزی که از آن آگاهی ندارند. وقتی انسان نسبت به چیزی آگاهی نداشته باشد، دشمن آن می‌شود؛ وقتی به خودش آگاهی نداشته باشد، با خودش دشمنی می‌کند، به خودش ظلم می‌کند. وقتی به خداوند آگاهی نداشته باشد، دشمنی و ظلم می‌کند. اما اگر آگاهی و معرفت داشته باشد، بالاخره یک مرحله‌ای از خودشناسی را طی کرده باشد، دیگر با خودش دشمنی نمی‌کند.

#### **جهل، مهم‌ترین مشکل بنی اسرائیل**

این یک مسأله مهمی است که در بنی اسرائیل به طور کامل تبلور پیدا کرده است؛ یعنی واقعاً مشکل اصلی بنی اسرائیل که مدت بسیار کوتاهی نگذشته بود که از توحید به شرک روی آوردند، این هم‌اشاره جهل بود. اینها خود را نیافته بودند و به خویشتن آگاهی پیدا نکرده بودند؛ جهل مهم‌ترین مشکل بنی اسرائیل بود. لذا شما می‌بینید سامری از همین سوء استفاده می‌کند و با فریب‌کاری به سرعت این مردم را از آن مسیری که حضرت موسی برای آنها تعیین کرده بود، دور می‌کند. این خیلی مسأله بسیار مهمی است، نه اینکه تمام علت برای رفع مظالم باشد؛ البته اگر این را هم بگوییم، گزافه نگفته‌ایم. معرفت حقیقی اگر حاصل شود، قطعاً این مظالم اتفاق نمی‌افتد. معرفت حقیقی که می‌گوییم، غیر از علم به معنای متعارف است. هر علمی موجب خشیت نمی‌شود؛ «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» منظور حافظان و حاملان اصطلاحات و علوم متعارف نیست. علما یعنی عالمان و صاحبان معرفت که به حقایق امور در حد توانشان آشنایی پیدا کرده‌اند. قطعاً اگر کسی معرفت پیدا کند به خودش و به تبع آن به خداوند، نه به خودش ظلم می‌کند و نه به خداوند، نه پا را در مورد خودش از حدود خارج می‌کند و نه در مورد خداوند و به تبع در مورد دیگران.

#### **بخش دوم**

بخش دوم آیه، این است: «فَتَوَبُّوا إِلَىٰ بَارِكِكُمْ فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ». بعد از بیان این ظلم و ریشه آن، به ضمیمه آن مطالب و توضیحاتی که ما عرض کردیم، امر به توبه می‌کند. حضرت موسی به بنی اسرائیل می‌گوید توبه کنید. به کیفیت انجام توبه هم اشاره می‌کند که ما این را بعداً عرض می‌کنیم. توبه به معنای بازگشت است؛ اینجا سخن از بازگشت به خداوند است.

می‌گوید شما گوساله را معبود قرار دادید، حالا برگردید به سوی خدا. همانطور که در جلسه گذشته اشاره شد، باید بگوییم چرا در آیه از قول حضرت موسی وقتی می‌خواهد نقل می‌کند که امر به توبه می‌کند، در میان اسماء الهی این اسم خداوند را ذکر کرده است، باری؛ این را بعداً عرض می‌کنیم.

#### ۱. حقیقت توبه

اصل امر به توبه و بازگشت به خداوند تبارک و تعالی اینجا ذکر شده است. وجه آن هم معلوم است که چرا حضرت موسی امر به توبه کرد؛ این روشن است. قبل از این، اشاره به شرک و ظلم و بت پرستی اینها کرده بود، «انکم ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل»، این بزرگترین گناه بوده. توبه یعنی بازگشت از مسیر نافرمانی و عصیان و دور شدن از خداوند به سوی خداوند. از دوری به سوی خدا برگردد به سوی نزدیکی به خداوند تبارک و تعالی. به تعبیر دیگر از سیر نزولی بازگردد به سوی سیر صعودی. وقتی می‌گوید «توبوا الی بارئکم» یک لطافتی در آن هست. انسان با گناه سقوط می‌کند؛ انسان با نافرمانی مسیر نزولی طی می‌کند؛ کسی که می‌خواهد به قله برود، فرض کنید در مسیر رفتن، به دلایل مختلف بالا برود و هی پایین بیفتند و سقوط کند؛ مسیر نزولی را اگر قطع کند و دوباره به سوی قله حرکت کند، یعنی یک سیر صعودی طی کند، این می‌شود توبه.

پس توبه بسیار اهمیت دارد در زندگی انسان؛ چون خداوند می‌داند انسان به خاطر انس با عالم ماده و طبیعت و کشش‌هایی که از سوی مظاهر مادی در انسان ایجاد می‌شود، گرفتار لغزش است. این یک امر طبیعی است؛ غیر از اوحدی من الناس، همه گرفتار این لغزش‌ها می‌شوند؛ کمتر کسانی هستند که بتوانند خودشان را در برابر این لغزش‌ها حفظ کنند. البته این لغزش‌ها مراتب دارد، به حسب افراد مختلف است؛ لغزش یک ولی خدا با لغزش یک انسان عادی خیلی متفاوت است. چون این یک امر متعارف است و خداوند همه‌جا امر به توبه می‌کند؛ اینجا هم امر به توبه کرده است. حتی برای کسی که به اعظم المعاصی یعنی شرک مبتلا شده، اما باز امر به بازگشت به سوی خدا می‌کند؛ چون هدف قرب به حق تعالی است؛ هر کسی هر چه دور شود، باز خداوند مایل است و دعوت می‌کند او را تا جایی که ممکن است به سوی حق تعالی بازگردد. پس می‌گوید «توبوا الی بارئکم»، یعنی توبوا به سوی خداوند. البته عرض کردم که این اختصاص به گناهکاران ندارد؛ پیامبر خدا(ص) هم می‌فرماید «فانی اتوب الی الله کل یوم مائة مرة»، البته توبه آن حضرت با توبه‌های ما فرق می‌کند؛ ولی می‌گوید من روزی صد مرتبه توبه می‌کنم، یعنی صد مرتبه بازگشت، یعنی گاهی ممکن است تکرر و مظاهر این عالم برای لحظاتی توجه پیامبر(ص) را از خدا به سوی خودش منحرف کند، می‌فرماید من روزی صد بار برمی‌گردم و توبه می‌کنم که آن قله هیچ‌گاه فراموش نشود.

#### بحث جلسه آینده

اما چرا باری مطرح شده، این را باید ذکر کنیم. اینجا طبیعتاً خطاب حضرت موسی به عامه بنی‌اسرائیل است، «توبوا الی بارئکم». حالا اینکه چرا این لفظ ذکر شده، این را جلسه آینده ذکر خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»